

سوره کافرون اعلام مرانامه فلسفی - سیاسی - اقتصادی محمد - بخش اول

تفسیر سوره کافرون

**مقدمه:** گرچه در باب مکی بودن یا مدنی بودن نزول سوره کافرون بین مفسرین اختلاف نظر وجود دارد ولی با عنایت به محتوای این سوره جای هیچ شک و شبه ای باقی نمی ماند که این سوره از جمله سور مهم مکی می باشد و از آن دسته سوری است که در حرکت مکی محمد پس از آیات اولیه سور علق و مدثر و مزمل و الضحی و انشراح و تبت بر محمد نازل شده است بنابراین برای اینکه به جایگاه تاریخی نزول آیات این سوره پی ببریم لازم است قبل از هر چیز به تلاطم اجتماعی که آیات سور فوق در بستر حرکت محمد در جامعه مکه ایجاد کرده است توجه کنیم که برای این منظور کافی است که برای یکبار دیگر تفاسیر مطرح شده سور فوق در شماره های قبل نشر مرور گردد تا شرایط عینی - ذهنی نزول این سوره مشخص گردد.

**خود ویژگیهای سوره کافرون:** سوره کافرون که در شش آیه توسط پیامبر تدوین گردیده است از جمله سور قرآن می باشد که تمامی شش آیه آن یکجا همراه با انسجام کامل مضمونی توسط پیامبر مطرح گردیده است توضیح آنکه اگر چه تمامی سور قرآن توسط شخص محمد مدون شده است ولی پروسه زمانی نزول آیات قرآن با شاخصه تدوین سور قرآن متفاوت می باشد و بهمین دلیل است که بلحاظ پروسه زمانی نزول آیات در خیلی از سور قرآن در تدوین و تنظیم سوره ها توسط محمد هم آیات مکی بکار گرفته شده است و هم آیات مدنی و این موضوع باعث گردیده است که اکثر سوره های قرآن نه بلحاظ موضوعی دارای وحدت باشند و نه بلحاظ پروسه زمانی نزول و اینکه شاخص تدوین سوره ها و گزینش آیات از نگاه محمد چه بوده است هنوز یکی از سوالات مهم در باب قرآن می باشد البته در این باره عده ای کوشیده اند موضوع را بلحاظ ریاضی توضیح دهند و شاخص تدوین و گزینش محمد شاخص ریاضی مطرح کنند که از نظر ما با توجه به اینکه تمامی حرکات و برخوردهای عینی - ذهنی محمد در کانتکس عقلانیت زمان خودش صورت گرفته است بعید می دانیم که محمد در نظر داشته است که با شاخص ریاضی که یک شاخص مختص عصر مدرنیسم می باشد هیرارشی آیات و سور قرآن را تنظیم کرده باشد و بهمین دلیل است که از نظر ما اینگونه بر خورد با پروسه تاریخی نزول آیات قرآن کردن تنها در کادر برخورد انطباقی با قرآن قابل تبیین می باشد.

**علت نظم پریشان قرآن عصیان محمد بر منطق لوژیک ارسطونی بوده است:** بنا براین از خود ویژگیهای قابل توجه قرآن و محمد در گزینش آیات و تنظیم هیرارشی سوره ها ی آن که همگی توسط خود محمد صورت گرفته است بی نظمی در پروسه زمانی نزول آیات یک سوره و بی نظمی در موضوع های مطرح شده در یک سوره می باشد که اینهمه باعث گردیده است تا عده ای لقب نظم پریشان به قرآن بدهند که البته این لقب وام گرفته از حافظ می باشد که مشارالیه در یکی از ابیات خود در باب قضاوت در باره خود با همین ترم نظم پریشان کانتکس هیرارشی موضوعات غزلهای خود را ترسیم می کند:

**حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می نوشت / طائر فکرش بدام اشتیاق افتاده بود**

چراکه یکی از انتقادهایی که شاه شجاع به غزلهای حافظ میکرد در قیاس با غزلهای شاعر آن هم دور آن حافظ همین نظم پریشان موضوعی در غزلهای حافظ بود که حافظ در پاسخ به او تنها به این حقیقت تکیه میکرد که غزلهای دیگر آن از دروازه شهر بیرون نرفته است در صورتیکه غزلهای حافظ مرزهای چین و ماچین را در هم نوردیده است بنا براین یکی از مجموعه های دیگری که مانند قرآن دارای نظم پریشان موضوعی می باشد غزلهای حافظ است که عده ای را واداشته است تا چنین قضاوت کنند که حافظ موضوع کانتکس نظم پریشان خود را از قرآن وام گرفته است البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که نظم پریشان حاکم بر غزلهای حافظ تنها در بستر موضوعی قابل طرح است چراکه در عرصه وزن و

قافیه و هارمونیک غزل‌های حافظ از یک نظم آهنینی برخوردار می باشد که در این رابطه با قرآن قابل قیاس نیست بهر حال شاید اگر بگوئیم که تا اندازه ای این نظم پریشان بر اندیشه مولانا هم حاکم بوده است سخنی بگراف نگفته ایم:

برگ کاهم پیش تو ای تند باد / من چه دانم که کجا خواهم فتاد  
گر هلالم گر بلالم می‌شوم / مقتدی آفتاب می‌شوم

پیش چوگانهای حکم کن فکان / می‌دویم اندر مکان و لامکان

لفظ چون و کرسست و معنی طایرست / جسم جوی و روح آب سائیرست  
او روانست و تو گویی واقفست / او دوانست و تو گویی عاکفست  
گر نبینی سیر آب از چاکها / چیست بر وی نو بنو خاشاکها  
هست خاشاک تو صورتهای فکر / نو بنو در می‌رسد اشکال بکر

البته علت نظم پریشان حاکم بر اندیشه مولانا و حافظ سوار شدن آنها بر مرکب حالات عرفانی و روحانی خود می باشد که امواج پر تلاطم این حالات روحانی باعث جزر و مدهای سوپرکتیو در وجود آنها میشود و این موضوع با حالات روحانی محمد تفاوت می کند اگرچه مولانا معتقد است که: هست قرآن حالهای انبیا ولی باید همیشه این حقیقت را از نظر دور نداشت که در پروسس قرآن تاریخی وحی مادیت تاریخی بخود می گیرد و با تاریخی شدن وحی، وحی اسیر کانتکس جامعه و تاریخ میشود نه اسیر حالات روحی محمد آنچنانکه مولانا در وصف حالات خود آن در ابتدای دفتر اول می گوید:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست / شرح آن یاری که او را یار نیست

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق / نیست فردا گفتن از شرط طریق  
تو مگر خود مرد صوفی نیستی / هست را از نسبه خیزد نیستی  
گفتمش پوشیده خوشتر سر یار / خود تو در ضمن حکایت گوش‌دار

محمد در عرصه وحی تاریخی خود یک لحظه غافل از جامعه و انسان و تاریخ و محیط خودش نبوده است و در بستر وحی برای یک لحظه خود را اسیر حالات روحانی خود نمی کرده است و برای همین منظور بود که به نقل از اقبال لاهوری عبد القوس گنگھی از محمد انتقاد می کند که چرا محمد معراج روحانی خود را ترک می کرد و در جامعه و تاریخ و محیط زندگیش همراه با خلق خدا بطرف خدا پرواز کرد و آنچنانکه او می گوید اگر او جای محمد بود در هم آن معراج روحانی مانند مولانا و ... می ماند و هرگز خود را آلوده زندگی با توده ها و مردم و خلق خدا نمی کرد و بعلمت همین موضوع بوده است که حتی کوچکترین مسائل شخصی محمد مثل تهمت زدن به عایشه در خصوص رابطه جنسی با دیگران در قرآن و وحی محمد منتقل شده است امری که هیچ تاثیری در وضعیت جامعه بجز زیر سوال رفتن شخصیت کاریزماتیک محمد نداشت و ندارد پس سوال بزرگ قبلی هنوز سر جای خود باقی است و آن اینکه علت وجود نظم پریشان در موضوع و در پروسه زمان نزول آیات قرآن در بستر تدوین قرآن توسط محمد در چیست؟ اینجاست که در رابطه با این سوال فربه قبل از اینکه به پاسخ آن بپردازیم باید یک سوال فربه دیگری در همین جا مطرح کنیم و آن اینکه اصلا منطقی حاکم بر قرآن می باشد یا بعبارت دیگر آیا قرآن بلحاظ منطقی ماهیتی لوژیک دارد؟ یا ماهیتی آنالوژیک؟ یا ماهیتی آنتالوژیک؟ باز بعبارت دیگر آیا قرآن منطقی است؟ یا غیر منطقی؟ یا ضد منطقی؟ آنچه مقصود ما از منطقی در اینجا است عبارت از اینکه آیا قرآن در بستر منطق ارسطویی که تنها منطق موجود و حاکم آن زمان بوده است تدوین شده است طبیعی است که نه چراکه طبق منطق ارسطو برای تنظیم در آن صورت اول باید مقدمه گفته شود بعد باید تعریف گردد و بعد بر مبنای صغری و کبری نظری توصیف موضوع گردد که حاصل این منطق آنچنانکه مولانا در دفتر پنجم مثنوی صفحه 288 می گوید چیزی جز گره زدن بر کیسه تهی نیست:

روی نفس مطمئنه در جسد / زخم ناخنهای فکرت می‌کشد  
 فکرت بد ناخن پر زهر دان / می‌خراشد در تعمق روی جان  
 تا گشاید عقده اشکال را / در حدث کردست زرین بیل را  
 عقده را بگشاده گیر ای منتهی / عقده سختست بر کیسه تهی  
 دز گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر / عقده چندی دگر بگشاده گیر  
 عقده‌ای که آن بر گلوی ماست سخت / که بدانی که خسی یا نیک‌بخت  
 حل این اشکال کن گر آدمی / خرج این کن دم اگر آدم‌می  
 حد اعیان و عرض دانسته گیر / حد خود را دان که نبود زین گزیر  
 چون بدانی حد خود زین حدگریز / تا به بی‌حد در رسی ای خاکبیز  
 عمر در محمول و در موضوع رفت / بی‌بصیرت عمر در مسموع رفت  
 هر دلیلی بی‌نتیجه و بی‌اثر / باطل آمد در نتیجه خود نگر  
 جز به مصنوعی ندیدی صناعی / بر قیاس اقترانی قانعی  
 می‌فزاید در وسایط فلسفی / از دلایل باز برعکسش صفی  
 این گریزد از دلیل و از حجاب / از پی مدلول سر برده به جیب  
 گر دخان او را دلیل آتشست / بی‌دخان ما را در آن آتش خوشست  
 خاصه این آتش که از قرب ولا / از دخان نزدیک‌تر آمد به ما  
 پس سیه‌کاری بود رفتن ز جان / بهر تخیلات جان سوی دخان

البته آنچنانکه قبلا مطرح کردیم قرآن از این حیث کاملا منزه می‌باشد و در هیچ جای قرن کوچکترین اصول منطق ارسطویی بکار گرفته نشده است موضوع دوم اینکه اگر قرآن لوژیک نیست یعنی بر پایه منطق ارسطو تنظیم نشده است آیا قرآن آنتالوژیک است؟ یعنی ضد منطق می‌باشد طبیعی است که باید بگوئیم نه. چراکه ضد منطق بودن باعث شکل‌گیری آنارشی کلامی میشود که نظم پریشان قرآن غیر آنارشی کلامی است بعبارت دیگر آنارشی کلامی بر قرآن حاکم نیست پس سومین گزینه ای که در اینجا می‌ماند عبارت از اینکه قرآن نه لوژیک است نه آنتالوژیک بلکه آنالوژیک است یعنی غیر منطقی بر پایه منطق ارسطویی است نه ضد منطقی چراکه قرآن خود برای خود دارای منطق خاص خود می‌باشد که بعدا خواهیم دید که منطق قرآن هم آن منطق دیالکتیک است نه منطق صوری ارسطویی اینجا است که به پاسخ سوال فرجه اول خودم آن میرسیم و آن اینکه آنچنانکه محمد اقبال لاهوری می‌گوید بزرگترین ره آورد نهضت فکری محمد نفی منطق ارسطویی یا منطق یونانی حاکم بر اندیشه بشر در آن مقطع تاریخی بود و محمد این نبرد بزرگ را انجام نداد مگر توسط منطق دیالکتیک خود قرآن که بعدا در این رابطه توضیح مفصل خواهیم داد و اینجا است که در پاسخ سوال فرجه اول می‌توانیم بگوئیم که محمد با منطق آنالوژیک یا نظم پریشان قرآن مبارزه ضد منطق ارسطویی خود را اعلام کرد تا توسط آن برای همیشه دک آن منطق ارسطویی تعطیل گردد اگر چه بعدا فلاسفه اسلامی امثال ابن سینا فارابی و خواجه نصیر الدین طوسی و حتی غزالی و ... کوشیدند که منطق ارسطویی این دشمن اندیشه محمد را وارد سرزمین قرآن بکنند ولی با همه این احوال تا قرآن هست بخاطر نظم پریشان آن و بخاطر ماهیت آنالوژیک آن و بخاطر تکیه ای که بر منطق دیالکتیک دارد نبرد ضد منطق ارسطویی او ادامه پیدا خواهد کرد و برای درک و عظمت این نهضت ضد ارسطویی منطقی قرآن کافی است که بعلمت پیدایش رنسانس در تاریخ اروپا که با شکل‌گیری منطق بیکن ها به انجام رسید توجه شود چراکه ریشه تمامی این تحولات چیزی جز بازنگری در منطق فکری ارسطو توسط بیکن ها و کانت ها و ... نبوده است.

## متدولوژی تفسیر قرآن - چگونه قرآن را تفسیر کنیم؟

اگرچه از زاویه شان و تاریخ نزول آیات قرآن آیات در دو پروسس مختلف مکی و مدنی بر محمد نازل شده اند ولی از نظر تدوین سوره های قرآن توسط محمد این دو پروسه زمانی ( مکی و مدنی ) مبنای تدوین قرآن قرار نگرفته است ولی با توجه به ماهیت تاریخی قرآن تنها متدولوژی تفسیر قرآن هم آن متدولوژی تفسیر قرآن بر پایه پروسس تاریخی نزول آیات می باشد چراکه تنها با این متدولوژی استکه ما می توانیم علاوه بر شناخت لکلیته های جغرافیائی - تاریخی - سیاسی - زمانی - اجتماعی - عقلانی و ... دور آن محمد دینامیسم قرآن را هم بدرستی فهم کنیم و بهمین دلیل است که متدولوژی که ما برای تفسیر قرآن انتخاب کردیم بر عکس تمامی متدولوژیهای قبلی مفسرین قرآن که تکیه سوره ای در تفسیر قرآن می کردند و توسط آن می کوشیدند تا از اول قرآن یا از آخر قرآن شروع کنند و سوره، سوره حال یا در پیوند با هم و یا بصورت مکانیکی و گزینشی تفسیر کنند و با این روش یک سوره را از اول تا پای آن در بست انتخاب می کردند و سپس آیه به آیه بر مبنای بینش های قبلی خود ( حال یا این بینش، بینش فلسفی بوده یا بینش علمی یا بینش فقهی یا بینش عارفانه و ...) تفسیر می کردند که حاصل چنین تفسیری تازه اگر امکان کمال و تمام آنرا پیدا می کردند چیزی جز دیوی دانستنیهای مکانیکی نبوده است چراکه مکانیزم و متدولوژی اینچنین تفسیری عبارت خواهد بود از جدا کردن قرآن و آیات از بستر حیات خود یعنی تاریخ می باشد که معنای دقیق آن مانند جدا کردن یک عضو بدن از حیات و ارگانیزم می باشد وقتی که بخواهیم حیات و ارگانیزم را با آن مطالعه کنیم طبیعی استکه حاصل چنین مطالعه ای تنها شناخت مکانیکی آن عضو خواهد بود نه شناخت کل ارگانیزم و حیات که مقوله ای مستقل می باشد که با آن ما می توانیم تنها آن عضو را مطالعه کنیم و بصورت مکانیکی نسبت به آن شناخت پیدا کنیم ولی هرگز با چنین مطالعه ای ما نمی توانیم به بررسی حیات و شناخت حیات برسیم چراکه شناخت حیات با مطالعه کلی اجزا حاصل میشود نه با مطالعه عضوی و جزئی و مکانیکی آن لذا در همین رابطه استکه باید بگوئیم تنها با تفسیر تاریخی قرآن استکه ما می توانیم از قرآن بعنوان راهنمای عمل استفاده کنیم و بهمین دلیل بود که ما از آغاز در جهت تفسیر قرآن در بستر تاریخ نهضت محمد پرداختیم و بر اساس آن از لحظه شروع نهضت محمد در بستر سوژکتیو یا ابژکتیو آن که انفجار وحی در غار حرا بود بستر تفسیر خود قرار دادیم و این موضوع و متدولوژی باعث آن شد که ما در تفسیر آیات این سوره ها فقط به تفسیر آن آیاتی قناعت کنیم که صد در صد بلحاظ ش آن تاریخی پایه مکی داشتند و از این لحاظ بین مفسرین هیچگونه اختلافی وجود نداشت و این متد تفسیری را تنها متدولوژی علمی تفسیر قرآن می دانیم.

ادامه دارد